**تأثیر اندیشه­های عرفانی بیدل در ساخت ترکیبات خاص**

**چکیده**

بیدل در آثار منظوم و منثور خود، هم از آراء و نظریات عرفانی سخن می­گوید و هم تجربیات عرفانی و پای­بندی­های خویش به آموزه­های عرفان را نشان می­دهد. در سطح زبانِ اشعار و نثرهای بیدل، چندین عامل تعقید وجود دارد. یکی از عوامل پیچیدگی زبان، وجود «ترکیبات خاص» است. در این مقاله به بررسی و تحلیل چگونگی تأثیر اندیشه­های عرفانی بیدل در ساخت ترکیبات خاص پرداخته شده است. در بررسی هر مقولۀ عرفانی و ترکیبات، ابتدا اندیشه­های عرفانی بیدل ذکر شده، سپس ترکیبات خاصِ ایجاد شده با هر اندیشه­، بیان و تحلیل شده است. هدف مقاله این است که علت ایجاد بعضی از ترکیبات خاص روشن شده و از پیچیدگی زبان تا حدی کاسته شود. نتیجۀ پژوهش بیانگر این است که گروهی از ترکیبات خاص به صورت فشرده، موجز و مختصر دربردارندۀ عناصر محوری اندیشه­های عرفانی بیدل هستند.

**واژه­های کلیدی**: بیدل، عرفان، ترکیبات خاص.

**1- مقدمه**

در دورۀ شعر سبک هندی، هم در ایران و هم در شبه قاره، شاعران متعددی به عرفان روی آورده بودند. ابوالمعانی، بیدل دهلوی، یکی از شاعران عارف بزرگ سدۀ دوازدهم است که در اشعار خود از سوز و شوق درون و گرایش­های عرفانی سخن به میان آورده است. «بیدل دانشمندترین شاعر فارسی زبان عصر خویش است و شعرش نیز اندیشمندانه­ترین شعری است که در قلمرو زبان فارسی در فاصلۀ زمانی حافظ و اقبال لاهوری سروده شده است. او شاعری است آشنا با عرفان اسلامی و پیرو مکتب وحدت وجود.» (کاظمی، 1387: 29). زبان شعر بیدل به تعقید و پیچیدگی معروف است. در سطح زبان وی چندین عنصر ابهام­زا وجود دارد که شعر وی را به سمت دیریابی سوق داده­اند. یکی از این عناصر «ترکیبات خاص» است که به طور گسترده در آثار منظوم و منثور وی حضور داشته و منجر به آشنایی­زدایی و ابهام شده­اند. همان­گونه که اندیشه­های متعالی یک فرد گاهی در یک سبک زبانی مشخص و متفاوت تبلور می­یابد، اندیشه­های عرفانی بیدل نیز در زبان خاص او نمود پیدا کرده است. «تلاش بیدل همه این است که با زبان هندی، مفاهیم عراقی را عرضه کند. پرواضح است آن هنگام که مفاهیم عمیق عرفانی و دریافت­های مه­آلود انسان از جهان هستی و آفرینندۀ آن، با بخشی پیچیده از زبان سبک هندی در هم بیامیزد، حاصل کار شعری دیرآشنا خواهد بود.» (حسینی، 1388: 25).

سؤال اصلی پژوهش حاضر این است که «اندیشه­های عرفانی بیدل، سبب به وجود آمدن چه ترکیباتی شده­اند؟»

هدف از این پژوهش بررسی نقش و تأثیر اندیشه­های عرفانی بیدل در به وجود آمدن ترکیبات خاص و رفع ابهام حاکم بر این نوع ترکیبات است.

روش پژوهش این­گونه است که ابتدا هر یک از اندیشه­های عرفانی به صورت مجزا ذکر شده، سپس هر یک از ترکیبات خاصِ به وجود آمده با آن اندیشه­ها، با توضیحات لازم بیان شده است.

**1-1- بیان مسأله**

**1-1-1- اندیشه­های عرفانی بیدل**

جامی از خمخانۀ عرفان به دست آورده­ام صاف گردیدن ز هستی بادۀ ناب من است

(بیدل، 1389: ج1/206)

اندیشه­های عرفانی بیدل، در جای جای آثار وی انعکاس یافته است. تمام اندیشه­های اجتماعی، اخلاقی، انسان­شناسی، هستی­شناسی و ... که در آثار منظوم و منثور بیدل وجود دارد، تحت تأثیر اندیشه­های عرفانی شکل گرفته­اند. اکثر غزلیات و رباعیات بیدل رنگ عرفان، زهد و تصوّف به خود گرفته است. بیدل تا آن اندازه غرق عرفان بوده که مثنوی­های «عرفان»، «طلسم حیرت»، «طور معرفت» و «محیط اعظم» را صرفاً به بیان مسائل عرفان نظری و عملی اختصاص داده است. در میان شعرا، قصیده غالباً مظروفی برای مدح و وصف است؛ ولی بیدل مطابق با مسلک عرفانی خویش، حتی بعضی از قصاید را به استخدام بیان اندیشه­های عرفانی درآورده است. او در اثر منثور «چهارعنصر»، وقتی می­خواهد دوران کودکی خویش را نشان بدهد، از زندگی عرفانی خود بیشتر سخن به میان می­آورد. نگرش عرفانی به خدا، جهان، انسان و زندگی، آداب سیر و سلوک، احوال و مقامات عرفانی، معرفت شهودی و تمام آموزه­های عرفانی که در در آثار بیدل متبلور شده­اند، آینۀ تمام­نمای شخصیت عرفانی وی هستند. «بیدل به دنبال تجلی الوهیت و ظهور اخلاق و منش خدا – انسانی در وجود آدمیان بوده و با توصیه بر تزکیۀ درون و معرفت به حقایق، شوق به آبادنی و اعتلای زندگانی را ارج گذاشته و تکریم می­کند. بیدل رو به خدایی دارد که در سویدای جان و ژرفای وجود انسان­هاست و باید او را از مجرای مراقبه در خویش شناخت.» (حسینی فطرت، 1393: 47).

بیدل بخش اعظم اندیشه­های عرفانی خویش را از عرفای پیشین خود به ارث برده است. تجربه­های عرفانی، معارف و آداب و رسوم صوفیانه که در حوزۀ عرفان و تصوّف رایج بوده، در آثار بیدل با زبانی دیگر دوباره حضور دارند. بیدل، از میان شاعران عارف، از مولوی و حافظ زیاد تأثیر گرفته است. وی به دستاوردهای عرفانی ابن عربی نیز توجه ویژه­ای داشته است، به طوری که در مثنوی «محیط اعظم» تأثیرپذیری بیدل از ابن عربی به طور محسوس قابل مشاهده است. بیدل در این مثنوی، به تقلید از 28 «فص» کتاب «فصوص الحکم»، 18 «جام» پیامبری را در بخش «جام تقسیم حریفان شهود» سروده و در آنها به تبیین مقام عرفانی و درجۀ کمال پیامبران پرداخته است. بیدل نه تنها با دستاوردهای عارفان و صوفیان آشنایی داشته، بلکه با روش­های عرفانی و طریقت سایر ملل نیز آشنا بوده است. «در مخیلۀ او آن عناصر که ریشۀ آنها در اصول طریقت یونانی و عقاید روحانی هندوستان قدیم است، به وفور به چشم می­خورد.» (هادی، 1376: 117).

**1-1-2- ترکیبات خاص**

شفیعی کدکنی دربارۀ ساخت ترکیب در سبک هندی می­گوید: «زبان فارسی در میان زبان­های جهان، به لحاظ امکان ساختن ترکیب، چنان که زبان­شناسان می­گویند در ردیف نیرومندترین و با استعدادترین زبان­هاست ومسألۀ ساخت ترکیبات خاص یکی از مسائلی است که هر شاعری در هر دوره­ای در راه آن هر چقدر اندک، کوشش کرده است، اما شاعران فارسی زبان در قدرت ترکیب­سازی یا در توجه به ترکیب­سازی یکسان نیستند... در سبک هندی بالا بودن بسامد ترکیب خود یک عامل سبک شناسی است» (شفیعی کدکنی: 1366: 64). در سبک هندی علاوه بر وجود ترکیبهای ادبی تازه و ابتکاری، شاعران این دوره دست به ساخت نوعی ترکیب زدند که ساختار و معنی این نوع ترکیبات با ترکیبات معمول در فارسی تفاوت عمده­ای دارد. این نوع ترکیبات، یا به بیان دیگر «ترکیبات خاص»، کلماتی هستند که در شکل عینی خود در محور جانشینی زبان، از هم­نشینی چندین تکواژ (تکواژ واژگانی یا واژگانی- دستوری) تشکیل می­یابند، به طوری که در ساخت ظاهر هیچ رابطۀ لفظی یا نحوی مانند «و»، «–ِ» و ... بین آنها وجود نداشته و واژه­های مرکبی می­سازند که در محور افقی زبان به صورت یک واحد معنایی عمل می­کنند. در سبک هندی یکی از عوامل غموض زبان همین ترکیبات خاص است که شاعران این دوره به ساخت آنها تمایل نشان داده­اند. مانند ترکیب «حیاایجاد» در این مصراع بیدل: «**حیاایجاد**م از من بی­نقابی­ها نمی­آید.» (کلیات بیدل، 1376: 2/825). شفیعی کدکنی در کتاب «شاعر آینه­ها»، در سبک­شناسی شعر بیدل به ترکیبات خاص او نیز اشارۀ کوتاهی کرده است. وی در بررسی ترکیبات خاص در شعر بیدل، ترکیباتی مانند **فرصت­انشایان**، **جنون­حوصله**، **خموشی­دنبال**، **حیرت­صدا** و ... را نمونه­هایی از ترکیبات خاص در شعر بیدل ذکر کرده است. (شفیعی کدکنی: 1366: 65).

ترکیبات خاص تقریباً در اشعار همۀ شاعران سبک هندی وجود دارد، ولی بسامد این نوع ترکیبات در اشعار بیدل نسبت به اشعار سایر شعرای سبک هندی آنقدر بالاست که در هر صفحه از دیوان بیدل، می­توان چندین نمونه از آن­ها را مشاهده کرد.

**1-1-3- پیشینۀ پژوهش**

در کتاب «بیدل، سپهری و سبک هندی»، نگارنده چند نمونه از ترکیبات خاص بیدل را ذکر کرده و به بررسی معنی ترکیبِ «حیرت­آهنگ» پرداخته است. آقای حسینی ترکیبات خاص بیدل را زیباتر و دلنشین­تر از ترکیبات صائب تبریزی دانسته است. با این حال، اعتقاد دارد که گاهی این ترکیبات منجر به خسارت زبانی می­شود؛ به ویژه زمانی که چندین ترکیب در یک بیت وجود دارد.

شفیعی کدکنی در کتاب «شاعر آینه­ها» ترکیبات خاص بیدل را از عوامل ابهام­زای شعر او به حساب آورده و بدون اینکه به معنی این نوع ترکیبات بپردازد، به ذکر نمونه­هایی از آن­ها اکتفا کرده است.

در کتاب «کلید در باز»، مؤلف بخشی را به «عوامل زبانی ابهام» اختصاص داده و آن­ها را به چهار دستۀ «فرهنگ زبانی بیدل»، «عبارت­های کنایی و افعال خاص»، «هنرمندی­های زبانی» و «نارسایی­های زبانی» تقسیم کرده است. آقای کاظمی در بخش «هنرمندی­های زبانی»، به بررسی ترکیبات خاص بیدل پرداخته و گفته است که این ترکیبات نقش تصویرآفرینی و ایجاز دارند. با توجه به این دو کارکرد، به بررسی چند ترکیب بیدل پرداخته است.

در مقاله­های «ترکیبات خاص بیدل و صائب بر اساس روابط نحوی و هستۀ معنایی ترکیب» و «ترکیبات ابهام­زا در اشعار نظامی و بیدل»، نگارندگان به صورت جداگانه، ترکیبات خاص بیدل را با ترکیبات خاص «صائب» و «نظامی»، در دو دورۀ ادبی متفاوت مقایسه کرده­ و با تحلیل ژرف­ساختی، ژرف­ساخت ترکیبات خاص را بر اساس برون مرکز یا درون مرکز بودن ترکیب، تبیین کرده­اند. در این دو مقاله راهکارهایی برای تحلیل و دریافت معنی ترکیبات ارائه شده است.

محمود فضیلت ترکیبات خاص و «ناآشنا»ی بیدل را نتیجۀ دوزبانگی1 (bilingualism) بیدل می­داند و معتقد است که چون زبان اول بیدل فارسی نبوده است، این­گونه ترکیباتی را ساخته است. (فضیلت، 1388: 165).

در کتاب «ترکیبات خاص بیدل در چهارعنصر»، نویسنده تمام ترکیبات خاص این اثر بیدل را به صورت فرهنگ­واره جمع کرده و معنی آنها را نوشته است.

تفاوت پژوهش حاضر با پژوهش های قبلی در این است که این مقاله در صدد آن است از زاویۀ اندیشه­های عرفانی بیدل، ترکیبات را بررسی کند، تا نشان دهد عرفان بیدل که بیشتر حجم آثار او را دربرگرفته است، در زبان شعر و به وجود آمدن ترکیبات هم نقش داشته است.

**2- بحث و بررسی**

**2-1-** ترکیباتی که اندیشه­های عرفانی به صورت مستقیم در ساختار آن­ها حضور دارند:

**2-1-1- حیرت**

«حیرت» به معنی سرگشتگی، حیرانی، بی­خودی و پریشانی است. حیرت ششمین وادی سلوک عطار است. در اصطلاح عرفا، «امری است که بر قلوب عارفین در موقع تأمل و حضور و تفکر آن­ها وارد می­شود و آن­ها را از تأمل و تفکر حاجب می­گردد.» (سجادی، 1383: 331). در ترکیبات خاص بیدل، حیرت در معانی گوناگون به کار رفته است؛ مثلاً: «در شگفت بودن از چیزی»، «سرگردانی در امری»، «محو دیدار معشوق بودن» و ... . مانند: «حیرت­افسون» (بیدل، 1389: ج2/81)، حیرت­انشا (همان: ج1/36)، تحیرخیمه (همان: ج2/103)، تحیرشکست (همان: ج3/276) و ... . در این میان، برخی از ترکیبات بر اساس اندیشۀ عرفانی حیرت ساخته شده­اند؛ مانند:

**حیرت­قفسم** کو اثر عجز و رسایی مجبور ادب را چه وصال و چه جدایی

(بیدل، 1389: ج 1/1287)

حیرت­قفس: یعنی در قفسِ حیرت؛ کسی که در قفس حیرت محبوس شده است؛ گرفتار حیرت.

**حیرت­اظهاری**: اظهار و آشکار کردن حیرت؛ متحیر شدن. (همان: ج1/1257)، **حیرت­جلوه**: جلوۀ حیرت­آور. (همان: ج1/514)، حُسنِ **حیرت­چمن**: حُسنی که با تجلی در چمن (= دنیا) مایۀ حیرت آدمی می­شود. (همان: ج2/487)، نسخۀ **حیرت­سواد**: نسخه­ای که (جهانی که) نوشته­اش (پدیده­هایش) حیرت­آور است؛ جهانِ حیرت­آور. (همان: ج1/1036)، **تحیرورق**: ورق در این ترکیب به معنی صفحۀ آینه و استعاره از چشم یا وجود و فکر شخص است؛ یعنی آن کس که چشم یا وجود او را حیرت فراگرفته است. (همان: ج4/5). بیدل در سایر اشعار خود، آینه را مشبهٌ­بهِ حیرت یا نماد برای آن به کار برده است؛ مانند: حیرت اندر آینه چون موج در گرداب­هاست. (همان، ج1/19). **حیرت­مآل**: آن که بازگشت او به حیرت است؛ آن که در نهایت به حیرت و سرگردانی دچار می­شود. (همان: ج1/1149)، دلِ **حیرت­سرشت**: دلی که سرشت و آفرینش آن از حیرت است؛ دل متحیر. از نظر دین و عرفان، مادۀ اصلی ایجاد انسان خاک است. در این ترکیب، برای بیان شدت تحیر، گفته شده که دل انسان به جای خاک، از حیرت آفریده شده است. (همان: ج1/257)، **حیرت­نگه**: آن که نگاهش حیران است؛ آن که با نگاه کردن به چیزی در حیرت فرو می­رود. (همان: ج1/21)، بیدل در بیشتر اشعار خود نگاه و چشم را محل حیرت می­داند؛ مانند: نگه تاری ز ساز حیرت او (همان، ج3/408). **حیرت­آغوشان**: کسانی که در آغوش حیرت قرار گرفته­اند؛ کسانی که به حیرت فرو رفته­اند. (همان: ج1/54)، **حیرت­سجود**: کسی که هنگام سجده به حیرت دچار می­شود. (همان: ج1/61)، و .... .

**2-1-2- جنون**

جنون نوعی حالت دیوانگی است که آدمی در آن حال، از قوۀ خرد و تمییز دور می­شود. جنون در اشعار بیدل از واژه­های پربسامد است و در معانی مختلف به کار رفته است؛ مانند: دیوانگی، حماقت، عشق، خیال و گمان باطل، آشفتگی، بیتابی و ... . بیدل، از یک نظر، غلبۀ شوق و واماندن از عقل معاش و حسابگر را به جنون تعبیر کرده است. «بیدل آرزوی جنون عارفانه می­کند. جنونی که سرآغاز هوشیاری راستین و رسیدن به آگاهی ناب و شهود بی­واسطه است. بیدل می­داند که «محرم این هوش جز بی­هوش نیست» و لذا می­کوشد تا به «جنون فرزانه»دست یابد. این جنون عارفانه، نخستین گام در راه رسیدن به آزادی است. حقیقت انسان در آزادی مجال تحقق خواهد داشت و انسانی که در چنبرۀ عادات و سنن اجتماعی و اندیشه­های روزمره گرفتار است، هرگز راه به ساحت رهایی نخواهد برد.» (بیدل دهلوی، 1376: ج1/77-79). ترکیبات خاصی که با اندیشۀ عرفانیِ «جنون» ساخته شده­اند، عبارت­اند از:

خط **جنون­سبقان** مسطری نمی­خواهد چو نغمه هرچه نویسی برون تار نویس

(بیدل، 1389: ج1/819)

جنون­سبقان: کسانی که درس و دانش آن­ها، نه از قیل و قال، بلکه از جنون و شیفتگی است.

**جنون­آواره**: آوارۀ جنون؛ آن که به سبب جنون و عشق آواره شده است. (همان: ج1/276)، **جنون­کسوت**: آن که در کسوت جنون و دیوانگی است؛ کنایه از عاشق دلباخته؛ سالکِ عاشق. (همان: ج4/21)، **جنون­نگاهی**: نگاه کردن از سر جنون و شیدایی؛ با نگاه، بینش و بصیرت عاشق شدن و خود را از تعلقات رها کردن. (همان: ج3: 11)، **جنون­کار**: آن که کارش جنون و شیفتگی است؛ شیفته و عاشق. (همان: ج1/269)، **جنون­صیادی**: یعنی صیادی (کشف و شهود) به­وسیلۀ جنون. (همان: ج1/1269)، **جنون­شوکت**: کسی که شوکت، بزرگی و شکوه او در جنون است. (همان: ج1/352)، **جنون­بهاری**: شکفتگی و باطراوت شدن و به کمال رسیدن به وسیلۀ جنون. (همان: ج2/1297)، دلِ **جنون­نما**: دلی که جنون به آن راه پیدا می­کند. (همان: ج1/307)، **جنون­جولانی**: جولان زدن (سیر و سلوک) با جنون. (همان: ج1/538)، **جنون­کیش**: کسی که کیش، روش و عادت او جنون و عشق است؛ مجنون و عاشق. (همان: ج1/993) و ...

**2-1-3- جلوه و تجلی**

«جلوه و تجلی» در ترکیبات بیدل، هم در معنی عرفانی به کار رفته است و هم به معنی «آشکار شدن و نمود پیدا کردن چیزی». تجلی در عرفان، در دو معنی به کار می­رود: 1- تجلی حق که سبب به وجود آمدن تمام کائنات شده است. 2- تجلی انوار خداوند بر دل عارف. «جلوه، انوار الهی را گویند که بر دل سالک عارف ساطع گردد و او را واله و شیدا کند. عالم و آدم همه جلوات انوار حق تعالی می­باشد و همه اشعه و پرتوی از انوار وجودند.» (سجادی، 1383: 288). ترکیباتی که با جلوه و تجلی در معنی عرفانی ساخته شده­اند، عبارت­اند از:

صد عدم از **جلوه­زار** هستی آن سو می­پرم گر پری از شیشه بیرون است، من بیرون­ترم

(بیدل، 1389: ج2/954)

جلوه­زار: محلی که جلوه در آن بسیار روی می­دهد. جلوه­زارِ هستی: هستی و کائنات که محل تجلی خداوند است. «یکی از مباحث محوری در عرفان بیدل، و بل مکتب عرفان ابن عربی، تجلی خداوند در همۀ هستی است.» (کاظمی، 1387: 290).

حسنِ یکتاییِ **پریشان‌‌جلوه**: حسن یکتایی (خداوند یکتای سراسر حسن) که جلوۀ (تجلیِ) او پریشان (آشفته‌‌کننده) است. (بیدل، 1389: ج1/137). **آتش­تجلی**: تجلیِ آتشین و سوزاننده. جلوۀ خداوند در تأثیرگذاری زیاد به آتش تشبیه شده است.(همان: ج3/411)، **ظهوراندیشی**: اندیشدن به ظهور و جلوه؛ اندیشیدن به نمایان شدن؛ تجلی. (همان: ج3/409)، **تجلی­نگاه**: نگاه­کننده به تجلی؛ مشاهده­کننندۀ تجلی؛ عارفی که خداوند بر دل او آشکار می­شود. (همان: ج4/45)، حُسنِ **جلوه­کمین**: حُسنی که در کمین جلوه است؛ حسنی که به جلوه کردن کمین کرده است؛ حُسنِ جلوه­کننده. (همان: ج3/48)، حُسنِ **جلوه­اندیش**: حُسنی که به جلوه کردن می­اندیشد؛ حسنِ تجلی­کننده. (همان: ج3/418)، **جهان­جلوه**: جلوه­کننده در جهان؛ ترکیب کنایه از خداوند است که جهان را با تجلی خود به وجود آورده است. (همان: ج3/6)، «همۀ عالم آفرینش، ماحصل تجلی حق از سرادق اطلاق به قلمرو تقیید است.» (آرزو، 1388: 342). حسنِ **جلوه­فروش**: حسنی که جلوه می­کند. (همان: ج1/359)، **جلوه­مشتاق**: کسی که مشتاق به جلوه است؛ عارفِ مشتاق به جلوۀ خداوند. (همان: ج1/75)، دلِ **جلوه­سامان**: دلی که سامان و ارج و کمال او با جلوۀ حسن ازلی است. (همان: ج1/308)، «هرگاه که دل سالک صاحب تصفیۀ مصفا می­گردد، انوار الهی متمثل به جمیع الوان در او می­تابد و حق به صورت و کیفیت بی­صورت و کیفیت بر دیدۀ دل وی جلوه­گر می­نماید. (لاهیجی، 1371: 102). **برق­جلوه**: خداوند که جلوه­اش مانند برق آنی و گذرا است. (بیدل، 1389، ج1/285)، **جلوه­­پرستی**: به جلوه مشغول شدن؛ در پی جلوه بودن. (همان: ج1/1228)، **تنزّه­جلوه**: جلوۀ متنزه و پاک. این ترکیب کنایه از خداوند است. (همان: ج1/238)، **حیرت­جلوه**: جلوۀ متحیرکننده؛ تجلی حیرت­آور. (همان: ج1/514). «خداوند عارفان را با کثرت تجلیاتش به تحیر می­کشاند.» (عفیفی، 1392: 348). کاروانِ **جلوه­متاع**: کاروان در اینجا استعاره از سیر و سلوک است. کاروان جلوه­متاع، یعنی سیر و سلوکی که دستاورد و بهره­اش جلوۀ حق است. (همان: ج1/1153) و ... .

**2-1-4- وحدت و کثرت**

اصطلاح «وحدت و کثرت» از اندیشه­های «وحدت وجودی» ابن عربی است که عرفای زیادی را تحت تأثیر قرار داده است. «وحدت وجود یعنی آنکه وجود واحد حقیقی است و وجود اشیا عبارت از تجلی حق به صورت اشیا است.» (سعیدی، 1387: 1097). عارفان تمام جهان هستی را یک حقیقت کلی و واحد می­دانند که به صورت کثرات ظاهر شده­اند. «هستی حقیقی واحدی است که در باطن با وحدت کامل خویش از هر گونه تفرقه و کثرتی منزّه است و ظاهری دارد که منشأ نمایش کثرت است. این گونه کثرت­ها ظاهری و خیالی هستند، نه واقعی و حقیقی.» (یثربی، 1374: 38). اندیشۀ وحدت وجود در اکثر غزلیات بیدل انعکاس یافته است. ترکیبات خاصی که با این اندیشه ساخته شده­اند، عبارت­اند از:

**کثرت­آباد** جهان جوش گل یکرنگی­ست پردۀ چشم غلط­بین تو محجوب خطاست

(بیدل، 1389: ج1/366)

کثرت­آبادِ جهان: جهان هستی که مکان کثرات است.

**وحدت­آهنگان**: کسانی که آهنگ و قصد وحدت دارند؛ کسانی که می­خواهند خود را از توجه به کثرت رها کنند. (همان: ج1/380)، **کثرت­شماری**: شمارش کثرت؛ متعدد و زیاد بودن کثرات. (همان: ج1/5)، **کثرت­نوا**: کسی که نوا و سخنش از کثرت است؛ کسی که دربارۀ کثرت سخن می­گوید. (همان: ج1/1110)، **وحدت­سُرا**: کسی که از وحدت سخن می­گوید. (همان)، **وحدت­نگاه**: آن که نگاه و توجه او به وحدت است؛ آن که جهان را با وحدت وجود می­بیند. (همان: ج4/552)، بیدل در جای دیگر می­گوید: مقیم وحدتم هرچند در کثرت وطن دارم / به دریا همچو گوهر خلوتی در انجمن دارم (همان، ج1/1093).  **وحدت­نگاری**: نگاشتن وحدت؛ ابراز وحدانیت و یگانگی خداوند. (همان: ج3/409)، **کثرت­شماری**: شمردن کثرت؛ تعدد موجودات عالم. (همان)، **وحدت­آیینه**: آیینۀ وحدت؛ انعکاس­دهندۀ وحدت؛ آن که به همه چیز با چشم وحدت نگاه می­کند. (همان: ج4/559)، **کثرت­اندیش**: آن که به کثرت می­اندیشد؛ آن که به کثرات روی می­کند؛ آن که فقط کثرات و عالم کثرت را می­بیند. (همان)، **کثرت­نمایی**: نمایان شدن کثرات؛ عالم کثرت و پدیده­های آن که متنوع و زیاد هستند. (همان: ج1/36)، حُسنِ **وحدت­جلوۀ** آفاق: حسنی که در آفاق (جهان) تجلی­اش یگانه است؛ حُسنی که جهان محل تجلی وحدانیت اوست. (همان: ج1/379) و ... .

**2-1-5- تعلقات و وابستگی­های نفسانی**

«تعلق، وابسته بودن به امور مادی و دنیوی است که سالک را از سیر و سلوک الی الله باز می­دارد.» (سجادی، 1383: 246). بیدل در آثار خود دنیاپرستی و پرداختن به تعلقات نفسانی و مادی را مذموم شمرده و ریاضت و دوری از هواهای نفسانی را به سالک توصیه می­کند. ترکیباتی که با توجه به این نوع اندیشه به وجود آمده­اند، عبارت­اند از:

**اعتباراندیشگان** آفت­پرستِ کاهش­اند هیچ­کس بی­خودگدازی شمع این محفل نشد

(بیدل، 1389: ج1/699)

**اعتباراندیشگان**: یعنی کسانی که به دنیا و امور گذرا و اعتباری می­اندیشند.

دل **تعلق­پرور**: دلی که تعلق را در خود می­پرورد؛ دلی که توجه آن به تعلقات است. (همان: ج1/856). «در مقامات عرفانی قطع تعلق از شروط لازم است. وابستگی به کثرت دل آدمی را غبارآلود می­کند.» (هادی، 1376: 157). **تعلق­منزل**: منزل و مکان تعلق؛ جایی که تعلقات و وابستگی­ها دارد. این ترکیب کنایه ار دنیاست. (بیدل، 1389: ج3/426)، **وارستگی­ایاغ**: آن که از ایاغ و خوردن شراب رسته است؛ آن که دنبال سرمستی­های دنیوی نیست. (همان: ج1/279)، **تعلق­باف**: تعلق­آور. (همان: ج1/934)، **وارستگی­بنیاد**: آن که در سرشت و ذات او وارستگی وجود دارد؛ آن که وارسته و سبکبار است. (همان: ج4/13)، نگاهِ **وارستگی­تماشا**: نگاهی که از تماشا و سرگرمی وارسته است؛ نگاهی که از تعلقات رها است. (همان: ج4/20) و ... .

**2-1-6- تسلیم**

تسلیم به معنی اطاعت، انقیاد، سرسپردگی و رام شدن برای کسی است. در اصطلاح عرفا «عبارت از استقبال قضا و تسلیم به مقدرات الهی است. مقام تسلیم فوق مرتبۀ توکل و ررضا است و این مقام حاصل نمی­شود مگر برای کسی که مراتب و درجات تکامل را مرتباً پیموده و به اعلا مرتبۀ یقین رسیده است.» (سجادی، 1383: 237). بیدل در اشعارش علاوه بر اینکه خود را فردی اهل تسلیم نشان می­دهد و پیوسته می­گوید: «به جز تسلیم، ساز جرأت دیگر نمی­بینم»، نیز راه رسیدن به کمالات را در تسلیم و عجز در برابر معشوق ازلی و خواسته­های او می­داند. ترکیبات خاصی که بر اساس این آموزۀ عرفانی ساخته شده­اند، عبارت­اند از:

با همه سامان قدرت شخصِ **تسلیم­اعتبار** با کمال کبریایی، پیکرِ بیدل­لقب

(بیدل، 1389: ج1/166)

شخصِ تسلیم­اعتبار: «شخص» به معنی جسم و وجود و «اعتبار» به معنی قدر، ارج و ارزش است. شخصِ تسلیم­اعتبار، یعنی وجودی که ارزش و منزلت آن در تسلیم شدن است.

**تسلیم­سرشت**: کسی که سرشت و بنیادش از تسلیم است؛ کسی که تسلیم در ذات او تعبیه شده است؛ کسی که طبیعتش انقیاد و تسلیم شدن است (همان: ج1/970)، سر **تسلیم­خوی**: سری که خوی و عادت آن تسلیم و فرمانبرداری است. (همان: ج1/61)، دل **تسلیم­منزل**: دلی که مکان و منزل تسلیم و انقیاد است؛ دل تسلیم­شونده. (همان: ج4/433)، **تسلیم­نوا**: آن که نوا و آواز او تسلیم شدن است؛ آن که تسلیم شدن در سخن او نمایان است؛ تسلیم­شونده. (همان: ج4/426) و ... .

**2-1-7- سکوت و خاموشی**

یکی از آداب سیر و سلوک خاموشی و سکوت است که هم در احادیث به آن سفارش شده و هم عرفا و صوفیان به آن توجه زیادی داشته­اند. هجویری در این باره می­گوید: «گفتار چون خمر است که عقل را مست کند و مرد چون اندر شرب آن افتاد، هرگز بیرون نتواند آمد و خود را باز نتواند داشت و چون این معلوم اهل طریقت شد کی گفتار آفت است، سخن به جز ضرورت نگفتند؛ یعنی در ابتداء و انتهاء سخن خود نگاه کردند و اگر جمله حق را بود، بگفتند و الا خاموش بودند.» (هجویری، 1371: 463). پای­بندی به کم­حرفی و خاموشی از ویژگی­های بارز اخلاق عملی و عرفانی بیدل است. ترکیباتی که بر این اساس ساخته شده­اند، عبارت­اند از:

به که چندی دل ما **خامشی­انشا** باشد جرس قافلۀ بی­نفسی­ها باشد

(بیدل، 1389: ج1/499)

دلِ خامشی­انشا: دلی که خاموشی را انشا می­کند (می­آفریند)؛ دلی که خاموشی پیشه می­کند. در رسالۀ قشیریه دربارۀ خاموشی دل آمده است که: «خاموشی بر دو قسمت بود: خاموشی ظاهر بود و خاموشی ضمایر بود. خداوند توکل دلش خالی بود از تقاضاء روزی و عارف را دلش خاموش بود اندر مقابلۀ حکم به نعت بوفاق. این به نیکویی صنع او ایمن باشد و آن دیگر بجملۀ حکم او قانع بود.» (عثمانی، 1345: 183).

**خامش­نفسان**: کسانی که نفسشان خاموش است؛ کسانی که از گفت­وگو پرهیز می­کنند. (بیدل، 1389: ج1/613)، **خموشی­مشربان**: کسانی که مشرب و آیین آنها خاموشی است. (همان: ج1/882)، **زبان­فرسا**: کسی که زبان خود را به سبب سکوت و خاموشی می­فرساید؛ یعنی به قدری خاموش می­ماند که زبان از گفتار عاجز می­شود. (همان: ج1/938). «ابن مسعود گوید: هیچ چیز نیست سزاوارتر به درازی اندر حبس از زفان.» (عثمانی، 1345: 185). زبان **خامشی­تقریر**: زبانی که خاموشی را تقریر و بیان می­کند؛ زبانی که با خاموشی اظهار سخن می­کند. (بیدل، 1389: ج1/124)، **نفس­سازی**: سخن گفتن. (همان: ج2/99)، **صداقفس**: در قفس کنندۀ صدا؛ حبس­کنندۀ صدا؛ ساکت و خاموش. (همان: ج3/175)، **تحمل­نفس**: آن که در سخن گفتن صبور است. (همان: ج1/527)، **خموشی­نفس**: آن که نفسش خاموش است؛ ساکت و بی­صدا. (همان: ج2/400)، و ... .

**2-1-8- ادب و آداب**

ادب در لغت به معنی هنر، دانش، فرهنگ و روش نیکو است. در اصطلاح صوفیه «ادب نزد صوفیان یکی از اصول مهم طریقت است و همچنان­که حفظ حدود ظاهر را ضرور می­دانند، حفظ باطن از تجاوز حدودی که میان سالک و پیر یا حق تعالی موجود است، ضرورت دارد و مشایخ در این باره سخنان باریک و لطیف گفته­اند که حاصل آن­ها پاک داشتن دل و عدم التفات به غیر و رعایت کمال اخلاص است.» (فروزانفر، 1367: 72). در آثار بیدل ادب مفاهیم و مصادیق گوناگونی دارد. ترکیبات خاصی که با توجه به آموزۀ عملی ادب و آداب در حوزۀ عرفان و تهذیب نفس ساخته شده­اند، عبارت­اند از:

**کامل­ادبان** قانع یک سجده جبین­اند مشتاق زمین­بوس هوس­تشنۀ لب نیست

(بیدل، 1389: ج1/209)

کامل­ادبان: کسانی که در ادب کامل هستند. «ادیب کامل آن بود که ظاهر و باطن او به محاسن اخلاق واقوال و نیات آراسته بود. اخلاقش مطابق اقوال باشد و نیاتش موافق اعمال.» (سجادی، 1383: 68).

شیخانِ **آداب­خرام**: شیخانی که از روی آداب می­خرامند؛ شیخانی که با آداب سیر و سلوک می­کنند. (بیدل، 1389: ج1/258)، مزرعِ تسلیمِ **ادب­حاصل**: مزرع تسلیمی که حاصل و نتیجۀ آن ادب است. مزرع تسلیم اضافۀ تشبیهی است. (همان: ج1/1091)، **ادب­تقاضا**: تقاضاکنندۀ ادب؛ کسی که خواهندۀ ادب است؛ کسی که می­خواهد ادب به دست بیاورد. (همان: ج1/719)، بنیادِ **ادب­تعمیر**: بنیاد، نهاد و ذاتی که به­وسیلۀ ادب تعمیر و آباد شده است. (همان: ج1/226)، **ادب­دشمنی**: دشمنی با ادب؛ بی­ادبی؛ از ادب دور بودن. (همان: ج1/1126)، **ادب­روشان**: کسانی که روش و سیرۀ آن­ها ادب است؛ ادب­پیشه. (همان: ج1/530)، طبعِ **ادب­تخمیر**: طبعی که با ادب تخمیر و سرشته شده است؛ طبعی که سرشتش از ادب است. (همان: ج1/947)، **ادب­اظهار**: اظهارکنندۀ ادب؛ بروز دهندۀ ادب؛ باادب. (همان: ج1/1031) و ... .

**2-1-9- حیا**

حیا در لغت به معنی شرم، خجالت و آزرم است. «حیا از لحاظ معنایی، حوزه­ای وسیع­تر از یک خجالت یا شرم حضور ساده را در خود می­گیرد و حتی گاه نزدیک می­شود به تقوا، ادب و فروتنی.» (کاظمی، 1387: 279). ترکیبات خاصی که با توجه به حیا ساخته شده­اند، عبارت­اند از:

**حیاایجاد**م از من بی­نقابی­ها نمی­آید اگر مژگان گشودم چشم می­پوشم به حیرانی

(بیدل، 1389: ج1/1291)

حیاایجاد: کسی که با حیا ایجاد و آفریده شده است؛ کسی که در وجودش حیا دارد.؛ باحیا.

**حیابیگانه**: کسی که بیگانه از حیا است؛ کسی که حیا ندارد. (همان: ج1/20)، **حیاکدۀ** زندگی: زندگی که سرشار از حیا است. (همان: 1/515)، **حیاپیشگی**: باحیا بودن. (همان: ج1/290)، **حیاسامانی**: نگهداشت حیا؛ عفت و عصمتی که حیا همراه با خود دارد. (همان: ج1/1305)، سیمای **حیاآثار**: سیمایی که آثار و نشانه­های حیا در آن پیداست. (همان: ج1/226)، **حیاپرداز**: توجه­کننده به حیا؛ باحیا. (همان: ج4/15)، **حیاعنوان**: آن چه که دیباچه و آغاز آن حیا و آزرم است؛ در این ترکیب، حیا به عنوان و دیباچۀ کتاب تشبیه شده است. (همان: ج1/139) و ... .

**2-1-10- غفلت**

«غفلت» در لغت به معنی بی­خبری، فراموشی و ناآگاهی است. «در اصطلاح عارفان، یعنی ناآگاه بودن دل از دریافت حقایق. اصل غفلت، حرمان عبد از ذکر خداوند و پیروی نفس از آنچه می­خواهد و ابطال وقت به بطالت است.» (سجادی، 1383: 607). ترکیبات خاصی که با توجه به غفلت ساخته شده­اند، عبارت­اند از:

به هر سو چشم واکردم، نگه وقف خطا کردم نمی­دانم چه پیش آمد، منِ **غفلت­تقاضا** را

(بیدل، 1389: ج1/115)

منِ غفلت­تقاضا: منی که خواستار غفلت هستم؛ منی که در غفلت گرفتارم. «در اشعار بیدل، غفلت گاهی از خداست و گاهی از خود حقیقی خویشتن که غفلت از خدا را نیز در پی دارد.» (حسینی فطرت، 1393: 323).

**غفلت­پیشه**: کسی که پیشۀ او غفلت است؛ کسی که مدام در غفلت به سر می­برد. (همان: 3/17)، **غفلت­اسباب**: آن­چه ساز و برگ آن غفلت و بی­خبری است؛ آن­چه مایۀ غفلت است؛ غفلت­آور. (همان: ج3/12)، **غفلت­افسون**: عزیمت و دعای غفلت؛ افسون و دعایی که سبب بیداری از غفلت می­شود. (همان: ج4/128)، **غفلت­کمین**: آن که در کمین غفلت است؛ غافل و بی­خبر. (همان: ج1/719)، **غافل­تماشا**: آن که از تماشا کردن غافل است؛ غافل از نگاه کردن؛ غافل از توجه و تأمل. (همان: ج3/527)، **غفلت­نوا**: آن که نوا و سخنش از غفلت است؛ آن که غفلت از سخنش پیداست. (همان: ج4/568) و .... .

**2- 1-11- معرفت و بصیرت**

«از نظر عارفان اصل معرفت، شناخت خداوند است.» (سجادی، 1383: 730). معرفت و شناخت خداوند از دو طریق حاصل می­شود. یکی از راه «معرفت استدلالی» و دیگری از طریق «معرفت شهودی». اساس معرفت استدلالی عقل، دلیل و استدلال است. معرفت شهودی، برخلاف معرفت استدلالی، مبتنی بر کشف و شهود و اشراق است. در بیان عرفا، به معرفت شهودی «بصیرت» هم گفته می­شود. بیدل در ترکیبات خاص خود، معرفت شهودی و بصیرت را با تعبیراتِ «آگاهی، آگهی و معرفت» بیان می­کند. ترکیباتی که با این اندیشه ساخته شده­اند، عبارت­اند از:

یک نگه، **آگهی­سراغ** برآ یک قدم نیز با چراغ برآ

(بیدل، 1389: ج3/183)

آگهی­سراغ: آن که نشان آگاهی و بصیرت در او پیداست؛ آگاه و بصیر.

**آگاهی­ثمر**: آن­چه نتیجه و حاصل آن آگاهی است؛ آگاهی­دهنده؛ روشن­کنندۀ دل؛ بصیرت­دهنده. (همان: ج1/813)، **آگهی­بنیاد**: آگاهی­اساس؛ آگاهی­سرشت؛ آن کس که در سرشت و ذات او آگاهی و بصیرت وجود دارد. (همان: ج4/13)، **معرفت­صیاد**: آن که معرفت را شکار می­کند؛ به دست آورندۀ معرفت؛ اهل معرفت. (همان: ج4/130)، **معرفت­آغازی**: آغاز کردن معرفت؛ شروع کردن به اکتساب معرفت؛ در مسیر معرفت قرار گرفتن. (همان: ج2/238)، **معرفت­گهر**: آن که معرفت مانند گوهر برای اوست؛ بامعرفت و بصیر. (همان: ج4/49**)، آگهی­پیما**: پیماینده و آشامندۀ بادۀ آگاهی و معرفت؛ بصیر و روشن­ضمیر. (همان: ج1/624) و ... .

**2-1-12- یقین**

یقین به معنی اطمینان، اعتقاد، بی­شبهه و... است. یقین آخرین مرحله از «احوالات» عرفانی است و در میان عارفان در چندین معنی به کار می­رود: «1- تحقیق تصدیق به غیب به واسطۀ ازالۀ هر گمانی است. 2- مکاشفه. 3- چیزی است که قلوب بیند نه عیون. 4- مشاهده. 5- ظهور نور حقیقت. 6- مشاهدۀ به کشف قلوب.» (سجادی، 1383: 804). ترکیباتی که با این اندیشۀ عرفانی ساخته­ شده­اند، عبارت­اند از:

سایلی در تحقق احوال از **یقین­مشربی** نمود سؤال

(بیدل، 1389: ج3/27)

یقین­مشرب: آن که مشرب و مذهب او یقین است؛ به یقین رسنده؛ اهل یقین.

**یقین­پیرایه**: آن­چه یقین مانند زینت و پیرایه برای آن است؛ آن­چه با یقین زینت داده شده است؛ آراسته شده با یقین. هستۀ معنایی ترکیب2، «پایه» است، یعنی پایه­ای که ساحتمان و بنای آن (عالمان و عارفان) مایۀ به وجود آمدن یقین در آدمی است. (همان: ج4/435)، **یقین­نظر**: آن که نظر و نگاهش از روی یقین است؛ آن که از روی یقین می­بیند. (همان: ج3/44)، **یقین­منظر**: یقین­چهره؛ آن که داشتن یقین از چهره­ و سیمایش پیداست؛ به یقین رسنده؛ اهل یقین. (همان: ج3/777)، **یقین­تحریر**: هستۀ معنایی ترکیب، «نسخۀ ظهور» است؛ یعنی نسخۀ ظهور ونمودی که یقین مانند نوشته و متن برای آن است؛ نسخۀ ظهوری که یقین در آن نوشته و درج شده است. ترکیب کنایه از کسی است که یقین در وجود او متبلور شده و به مرتبۀ یقین رسیده است. (همان: ج4/19) و ... .

**2-2-** ترکیباتی که اندیشه­های عرفانی مستقیماً در ساخت آن­ها حضور ندارند، ولی غرض از ایجاد آن­ها بیان یک اندیشۀ عرفانی است. اندیشه­هایی که بر اساس آن­ها ترکیبات ساخته شده­اند، عبارت­اند از:

**2-2-1- حیرت**

در بخش نخست گفته شد که حیرت در اشعار بیدل، در معانی گوناگون به کار رفته است. ترکیباتی که با توجه به حیرت در معنی عرفانی ساخته شده­اند، عبارت­اند از:

حیرت همه جا **ترانه­سوز** است آیینه و عکس یک­نوا بود

(بیدل، 1389: ج1/740)

ترانه­سوز: سوزانندۀ ترانه، نابودکننده و از بین برندۀ صدا؛ ساکت و خاموش­کننده؛ وادارکننده به سکوت و خاموشی.

**آینه­کیش**: آینه روش؛ آینه مانند؛ آن که در حیرت­زدگی مانند آینه است. (همان: همان: ج1/970)، **آینه­پوش**: آینه استعاره از حیرت است؛ آینه­پوش، یعنی آن که پوشیده شده با آینه (حیرت) است؛ متحیر؛ حیرت­زده. (همان: ج1/1034). «در شبکۀ تداعی بیدل، با توجه به مشرب و مرام صوفیانۀ او، حیرت همزاد و مقیم خانۀ آینه و زائدۀ حسن بی­پایان معشوق است.» (گلی و مهدوی اقدم، 1384: 119). **خموشی­باف**: به سکوت وادارنده. (بیدل، 1389: ج1/1145) و .... .

**2-2-2- تعلقات**

ترکیباتی که با توجه به این اندیشۀ عرفانی ساخته شده­اند، عبارت­اند از:

ندانم از کجا دلبستۀ این خاکدان گشتی **دنائت­ریشه­ای** داری که نتوان از زمین کندت

(بیدل، 1389: ج1/244)

دنائت­ریشه: ریشۀ (دلبستگیِ) پست و حقیر.

**وحشت­آهنگ**: آن که آهنگ و قصدش وحشت و رمیدن است؛ رمنده و گریزنده؛ آن که از تعلقات و وابستگی­های دنیوی می­رهد. (همان: ج1/1069)، **استغنانگاه**: بی­نیاز از نگاه کردن و نگریستن؛ آن که از نگاه کردن و دل بستن به تعلقات مستغنی و بی­نیاز است؛ اعراض­کننده از دنیا. (همان: ج1/13)، **عبرت­غبار**: غبار عبرت: عبرتی که مانند غبار و گرد و خاک است و مایۀ چشم پوشیدن شخص از تعلقات می­شود. (همان: ج1/1050)، **برق­ریز**: برق و صاعقه­ریزنده؛ آن که پرتو، روشنی و گرما از خود نشان می­دهد؛ آتشناک. ترکیب کنایه از شخص پاک و کناره­گیرنده از تعلقات و اسباب دنیوی است. (همان: ج1/509)، **سینه­صاف**: آن که دل پاک و به دور از تعلقات دارد. (همان: ج1/383) و ... .

**2-2-3- شوق**

شوق در لغت به معنی علاقه، آرزومندی، هوس، رغبت، اشتیاق و ذوق است. (دهخدا، 1377: ج10/14573). شوق، ششمین مرحله از «احوالات» عرفانی است و «در نزد عارفان، میل مفرط را گویند.» (سجادی، 1383: 512). ترکیباتی که با توجه به این اندیشۀ عرفانی به وجود آمده­اند، عبارت­اند از:

شوق در هر کجا **صفاعمل** است سایه هم آفتاب در بغل است

(بیدل، 1389: ج3/396)

شوقِ صفاعمل: شوقی که در عمل و فعل، صاف و پاک است؛ شوق خالص و بی­آلایش.

شوقِ **طلب­سرمایه**: شوقی که طلب کردن و جستن مانند سرمایه برای آن است؛ شوقی که موجد طلب در انسان است. (همان: ج3/413)، شوقِ **زمزمه­آهنگ**: شوقی که قصد آن زمزمه و نغمه است؛ شوق روی­آورنده به آواز؛ شوق آوازدهنده؛ مجازاً: شوق آشکارشونده و جوشان. (همان: ج4/20)، **مقاصدتسخیر**: تسخیرکنندۀ مقاصد و اهداف؛ رسنده به هدف. (همان: ج4/46) و ... .

**2-2-4- عرفان و عارفان**

عرفان در لغت به معنی شناختن و دانستن است. در اصطلاح، «راه و روشی است که طالبان حق برای نیل به مطلوب و شناسایی حق برمی­گزینند.» (سجادی، 1383: 577). به کسی هم که اهل عرفان است، عارف می­گویند. به عبارتی دیگر، عارفان کسانی هستند که «در نیل به حقیقت جهان، نه بر عقل و استدلال، بلکه بر سیر و سلوک و ریاضت و مجاهده و اشراق و مکاشفه متکی بوده و هدف آنان به جای درک و فهم حقایق، وصول و اتحاد و فنا در حقیقت است.» (یثربی، 1374: 36). ترکیبات خاصی که بیدل برای توصیف مقام و احوالات عارفان ساخته است، عبارت­اند از:

**صفاکیشان** ندارند انتظار رنگ گرداندن سحر هرگاه می­آید به عالم پیر می­آید

(بیدل، 1389: ج1/718)

صفاکیشان: آنان که روش و عادتشان صاف و روشن گردانیدن ضمیر و باطن است.

**معنی­آهنگ**: آن که قصد و آهنگ معنی دارد؛ آن که قصدش رفتن به سوی معنی است؛ توجه­کننده به معنی؛ روی­آورنده به معنی. (همان: ج4/128)، **توفان­آشام**: آشامندۀ توفان؛ ترکیب کنایه از عارفی است که برای دریافت رمز و رازهای حقیقت، در تلاطم روحی قرار دارد. (همان: ج4/45)، گوهر **ساحل­نقاب**: گوهر استعاره از عارف است؛ ساحل – در مقابل دریا – نماد خشکی و جهان مادی است. نقاب هم به معنی پوشش و ناشناختگی است. گوهر ساحل­نقاب، یعنی عارفی که در این جهان مادی از نگاه دیگران مخفی مانده و کسی او را نمی­شناسد. (همان)، **برق­تاز**: آن که مانند آذرخش به سرعت حرکت می­کند. ترکیب کنایه از عارف و سالک سبق­گرفته در سلوک است. (همان: ج1/20)، طایفۀ **سحربیان**: عارفانی که سخنانشان سحرانگیز، شگفت و اثرگذار است. (همان: ج4/46) و .... .

**نتیجه­گیری**

پژوهش حاضر نشان می­دهد که اندیشه­ها و تجربه­های عرفانی بیدل منجر به ایجاد یک تجربۀ زبانی جدید در اشعار او شده­اند. در این تجربۀ زبانی، معانی و مفاهیم بلند عرفانی به صورت موجز و مختصر و به شکل واژه­ها و ترکیبات خاص تبلور یافته­اند. اندیشه­های عرفانی بیدل گاهی به صورت مستقیم در ساختار ترکیب حضور دارند. در واقع، بیدل بعضی از اندیشه­های عرفانی خود را با ساخت ترکیب بیان کرده است. این اندیشه­ها که شامل عرفان نظری و عملی هستند؛ عبارت­اند از: «حیرت»، «جنون»، «تجلی»، «وحدت و کثرت»، «تعلقات»، «تسلیم»، «خاموشی و سکوت»، «ادب»، «حیا»، «غفلت»، «معرفت و بصیرت»، «یقین» و ... . با این آموزه­های عرفانی، ترکیباتی مانند «حیرت­آغوش»، «جنون­شوکت»، «تجلی­نگاه»، «کثرت­اندیش»، «تعلق­منزل»، «حیاعنوان»، «غفلت­تقاضا»، «یقین­منظر» و ... ساخته شده است. گاهی هم اندیشه­های عرفانی بیدل به صورت غیرمستقیم باعث به وجود آمدن ترکیب شده­اند؛ یعنی اندیشه­های عرفانی در ساختار ترکیب حضور ندارند، بلکه غرض از ترکیب­سازی بیان آموزه­ها و اندیشه­های عرفانی است. این اندیشه­ها عبارت­اند از: «حیرت»، «تعلقات»، «شوق» و «عرفان». با توجه به این اندیشه­ها، ترکیباتی مانند: «ترانه سوز»، «استغنانگاه»، «مقاصدتسخیر»، «معنی­آهنگ» و ... به وجود آمده­اند.

**پی­نوشت**

1- دوزبانگی یعنی اینکه یک فرد به دو زبان تکلم کند و به دو زبان بنویسد و بخواند.

2- کلمات مرکب از نظر هستۀ معنایی به سه گروه «درون­مرکز»، «برون­مرکز» و «متوازن» تقسیم می­شوند. (طباطبایی، 1382: 24).

**منابع**

آرزو، عبدالغفور (1388)، **انسان کامل از دیدگاه بیدل و حافظ**، چاپ اول، تهران: سورۀ مهر.

اسداللهی، خدابخش؛ پورالخاص، شکرالله؛ علی­منش ولی (1394)، «**ترکیبات خاص بیدل و صائب بر اساس روابط نحوی و هستۀ معنایی ترکیب**»، مجله متن­شناسی ادب فارسی، سال هفتم، شمارۀ 4 (پیاپی 28)، زمستان، صفحات 41- 64.

...............................؛ ....................................؛ ...........................(1395)، «**ترکیبات ابهام­زا در اشعار نظامی و بیدل**»، پژوهشنامۀ نقد ادبی و بلاغت، سال 5، شمارۀ 1، بهار و تابستان، صفحات 112 – 129.

اکرمی، محمدرضا (1390)، **استعاره در غزل بیدل**، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.

بیدل دهلوی، عبدالقادر (1376)، **کلیات بیدل**، 3 جلد، به تصحیح: اکبر بهداروند و پرویز عباسی داکانی، چاپ اول، تهران: الهام.

................................... (1389)، **کلیات ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل**، 4 جلد، تصحیح: خال محمد خسته و خلیل الله خلیلی، به کوشش: بهمن خلیفه بناروانی، تهران: طلایه.

حسینی، حسن (1388)، **بیدل، سپهری و سبک هندی**، چاپ چهارم، تهران: سروش.

حسینی فطرت، محمد (1393)، **جهان بیدل**، چاپ اول، تهران: عرفان.

دهخدا، علی­اکبر (1377)، **لغت­نامه**، چاپ دوم، تهران، دانشگاه تهران.

زرین­کوب، عبدالحسین (1379)، **با کاروان حله**، چاپ دوازدهم، تهران: علمی.

سجادی، سید جعفر (1383)، **فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی**، چاپ هفتم، تهران: طهوری.

سعیدی، گل بابا، (1387**)، فرهنگ جامع اصطلاحات ابن عربی**، چاپ اول تهران: زوار.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (1366)، **شاعر آینه­ها** (بررسی سبک هندی و شعر بیدل)، چاپ اول، تهران، آگاه.

طباطبایی، علاءالدین (1382)، **اسم و صفت مرکب در زبان فارسی**، چاپ اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

عثمانی، ابوعلی بن احمد (1345)، **ترجمۀ رسالۀ قشیریه**، تصحیح: بدیع الزمان فروزانفر، چاپ اول، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

عفیفی، ابوالعلاء (1392)، **شرحی بر فصوص الحکم** (شرح و نقد اندیشۀ ابن عربی)، ترجمۀ نصرالله حکمت، چاپ سوم، تهران: الهام.

فضیلت، محمود (1388)، **نگاهی به دوزبانگی در واژه­های مرکب خاقانی**، مجله بوستان ادب، دورۀ اول، شمارۀ اول، بهار، صفحات 161-172.

فروزانفر، بدیع الزمان (1367)، **شرح مثنوی شریف**، چاپ اول ، تهران: زوار.

کاظمی، محمدکاظم (1387)، **کلیدِ درِ باز** (رهیافت­هایی در شعر بیدل)، چاپ اول، تهران: سورة مهر (وابسته به حوزة هنری).

.........، ................. (1386)، **گزیدۀ غزلیات بیدل**، چاپ اول، تهران: عرفان.

گلی، احمد؛ مهدوی مقدم، ابوالفضل (1384)، **آینه، مضمون­سازترین عنصر شعر بیدل**، مجلۀ نامۀ پارسی، سال دهم، شمارۀ اول، صفحات 117-133.

لاهیجی، شیخ محمد (1371)، **شرح گلشن راز**، با مقدمۀ کیوان سمیعی، چاپ پنجم، تهران: سعدی.

عمر، ماه جبین (1387)، **ترکیبات خاص بیدل در چهار عنصر**، مقدمه و ویرایش: علیرضا قزوه، چاپ اول، دهلی نو، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران.

هادی، نبی (1376)، **عبدالقادر بیدل دهلوی** (زندگی، نقد و بررسی و گزیدۀ آثار)، ترجمۀ توفیق ه. سبحانی، چاپ اول، تهران: قطره.

هجویری، علی بن عثمان (1371)، **کشف المحجوب**، به تصحیح ژوکوفسکی، چاپ اول، تهران: طهوری.

یثربی، سید یحیی (1374)، **عرفان نظری**، چاپ دوم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

References

Arzu, Abdul Ghafoor (2009) Perfect man from Bidel and Hafez's view, first edition, Tehran: Sure Mehr.

Asadollahi, Khodabakhsh, Pouralkhas, Shokrallah; AliManesh, Vali (2015), "Bidel and Saeb Special Compositions Based on Syntactic Relationships and Semantic Core Composition", Journal of Textual Criticism of Persian Literature, Seventh, No. 4 (28), Winter, Pages 41 – 64

……………, ………………………, ………………., ………………, ……………….., …… (2016), "Ambiguous Combinations in Nizami Poems and Bidel", Literary Review and Rhetoric Review, Year 5, Number 1, Spring and Summer, pp. 112-129.

Akrami, Mohammad Reza (2011), Metaphor in the Bbidels ode, First Edition, Tehran: Center publication

Bidel Dehlavi, Abdul Qadir (1997), Bidels Collection, 3 vols, Corrected: Akbar Behdarvand and Parviz Abbasi Dakani, First Edition, Tehran: Elham

…………………, …………………..(2010), General Abu al-Me'ani Mirza Abdul Qadir Bidel, 4 vols, Correction: Khal Mohammad Khaste and Khalilullah Khalili, in an effort: Bahman Khalifeh Banaravani, Tehran: Talaie.

Hosseini, Hasan (2009), Bidel, Sepehri and Indian Style, Fourth Edition, Tehran: Soroush.

Hosseini Fatrat, Mohammad (2014), World Bidel, First Edition, Tehran: Erfan.

Dehkhoda, Ali Akbar (1998), dictionary, Second Edition, Tehran, University of Tehran

Zarinkoub, Abdul Hussein (2000), With Clipboard of Sweetheart, Twelve Printing, Tehran: Scientific

Sajjadi, Seyyed Ja'far (2004), Dictionary of mystical terms and expressions, 5th edition, Tehran: Tahuri

Sa'idi, Golbaba (2008), Ibn Arabi's Comprehensive Dictionary of Expressions, Tehran's First Printing: Zawar

Shafiei Kadkani, Mohammad Reza (1987), Poet of Mirrors (A Study of Indian Style and Bidel Poetry), First Edition, Tehran, Aghahah.

Tabatabai, Alaeddin (2003), Noun and compound attribute in Persian language, first edition, Tehran: Academic publishing center.

Afifi, Abulala (2013), A description of Fusus al-Hikam (Explanation and critique of ibn Arabi's thoughts), Nasrallah Hekmat's translation, Third edition, Tehran: Elham.

Fazilat, Mahmoud (2009), A Look at Bilingualism in Khaghani's Compositions, Bostan-e-Adab Magazine, First Volume, Vol. 1, Spring, pages 161-172

Foruzanfar, Badie Al Zaman (1988), Explanation of Noble Masnavi, First Edition, Tehran: Zavar.

Kazemi, Mohammad Kazem (2008), Key of Open door (Approaches to Bidel Poetry), First Edition, Tehran: Mehrs Sure (affiliated with the Art Field).

…………,………………………………. (2007), The Selection of odes Bidel, First Edition, Tehran: Erfan

Goli, Ahmad; Mahdavi Moghaddam, Abolfazl (2005), Mirror, The Bidel Theme's Most Creative Element, The Parsi Magazine, Journals Persian Letter, First, Pages 117-133.

Journals Persian Letter

Lahiji, Sheikh Mohammad (1992), A description of Golshane Raz, with the introduction of Keivan Samei, Fifth Edition, Tehran: Sa'adi.

Omar, Mahb Jibin (2008), Bidel Special Compositions in Four Elements, Introduction and Edition: Alireza Qazveh, First Edition, Delhi, The Persian Translation Center for Cultural Consultation of the Embassy of the Islamic Republic of Iran.

Hadi, Nabi (1997), Abdul Qadir Bidel Dehlavi (Life, Review and Selection of Works), translation of Towfig. Sobhani, First Printing, Tehran: Gatre.

Hojwiri, Ali ibn Uthman (1992), Discovery of Al-Muhajub, Correction of Zhukofski, first edition, Tehran: Tahori.

Yasrebi, Seyyed Yahya (1995), Sari Nazari, Second Edition, Qom: Islamic Advertising Office.

**Abstract**

**Influence of Bidel's mystical thoughts on the construction of specific compounds**

In his poetic and prose works, Bidel talks about both mystical views and his mystical experiences and adherence to the teachings of mysticism. At the level of the language of Bidel's poetry and prose, there are several factors in complexity. One of the complexities of language is the existence of "special compounds." In this paper, we examine and analyze how Bidel's mystical thoughts influence the construction of specific compounds. In the study of each mystical category and compositions, Bidel's mystical thoughts are first mentioned, then specific compounds created with each thought are expressed and analyzed.The purpose of the article is to clarify the cause of some specific compounds and to reduce the complexity of the language to some extent. The result of the research suggests that a group of special compounds in a compact, concise and concise manner contain the central elements of the mystical thoughts of Bidel.

**Key words**: Bidel, Mysticism, Specific Compounds.